

تا رسیدم دانشگاه طبق معمول باز دیر شده بود

سریع رفتم تو کلاس سرمو انداختم زیر و در زدمو وارد کلاس شدم

برای چند لحظه سکوت مطلق تو کلاس برقرار شد و سهرابی اوهومی کرد

رو به استاد سلام کردم

سهرابی سریع جوابم را داد و گفت

نمیفوار چیزی تعریف کنی از ظواهر امر پیداست که هراست دانشگاه احتمالا امروز وقتتو گرفتند و تو به کلاس سر موقع نرسیدی
....بشین اما دیگه تکرار نشه

بانم پی گفتهراست یعنی چهار تا تاره مویی که بیرون میذاشتم انقدر تو چشم بوده

بیفیال شدم و نشستم کنار یلدا که هنوز داشت با تعجب نگاهم میکرد

بدون اینکه نگاهش کنم به استاد فیره شدمو تا آفر کلاس بیکم در نیومد با فروج استاد از کلاس منم سریع وسایلمو جمع کردم تا
جمع بزنم که یلدا بازومو چسبید

ناکس عجب چیزی هستی تو دیگه

کوروش و بقیه هم دورم جمع شدند اما من تمام نگاهم به متین بود که آرام و سربزیر از کلاس خارج شد

کوروش پونه ام را گرفت و سرمو بالا برد و گفت

بینست وای خدایه چقدر مظلوم شدی

شقایق گفت

زود موها تو درست کن فالمو بهم زدی

هر کدوم به چیزی گفتند و آفر یلدا گفت

نکنه واقعا هراست بهت گیر داد تو که گفتی رییس هراست دوست باباته

از جام بلند شدمو گفتم

بچه ها من عوض شدم...دیگه اون آدم قبلی نیستم

همشون با پشمایی که عین وزغ بیرون زده بود گفتند پی؟

آره درسته من اون آدم قبلی نیستم اما میرونید بدبفتیم پیه؟

اونا پرسشگر نگاهم کردند

فنده ام را کنترل کردم و با چریت گفتم

بد بفتیم اینه که آدم بعیریم نیستم

کوروش از فنده منفجر شد...فودمم پوقی زدم زیر فنده و یلدا هم پنان کوفت پس سرم که مغزم نود درجه تاب فورد

بهروز گفت

بین نیم ویبی بطور ما را سرکار گذاشته

نازنین گفت

یعنی واسه سهرابی فود تو این شکلی کردی

ابرومو بالا انداختمو گفتم

نوچ...واسه فاطر آقا متین

کوروش با فنده گفت

تو ریگه چه مارمولکی هستی

شقایق گفت: بیفود زور نزن اون حتی نگاتم نمیکنه

فواهییم دید

در حالی که با کورش کل کل میکردم و بقیه بچه ها هم هر هر میفندیدند وارد کافی شاپ شریم

سر میز همیشگی نشستیم و من سفارش شکلات داغ برای همه دادم

قرار شد مهمون بهروز باشیم

با حس لرزش گوشی درون بییم دو انگشتی گوشیمو از تو بییم در آوردم و با دیدن شماره آرشام پوفی کشیدم

یلدا گفت

پیه...پرا انقدر عصبانی شدی نکنه این پسر سیریشس

شقایق گفت

آرشامو میگی

با سر تایید کردم و گوشیمو روی میز گذاشتم

اصلا فوصلشو ندارم

نازی گفت

وای دلت میار طرف که فیلی ناناژه

بهروز اوهمی کرد و گفت

ضعیفه... من اینبا برگ پغندر م دیگه

نازی خندید و گفت

فغه بمیر گلم

شقایق رو به من گفت

ملی ملی اونبا رو

به سمت در ورودی که شقایق اشاره کرده بود برگشتم و پشمام از دیدن صحنه روبروم اندازه یه نعلبکی شد
زیر لب گفتم

پی شد

کوروش فنیدر و گفت

بیا لینم لز بچه مثبت کلاسوم..... تو زرد لز آب در لومر

یلدا گفت

پی میگی کوروش نگاه به چادر و هیاب دفتره بکن بعد حرف الکی بزن
شقایق با حرص گفت : فعلا که دور دور چادریاس
تمام وجودم پشم شده بود و فیره به متین و دفتر همراهش نگاه میکردم

هر دو سرینزیر سر میز نشستند

بدون اینکه حتی به هم نگاه ی هم بندازند

متین که مشغول بازی با دستمال روی میز بود و دفتره هم که با اون صورت با نمکش چادرش را تا نزدیکی ابروهایش کشیده

بود و به دستهای متین فیره شده بود

از چا بلند شدم..... یلدا گفت : کجا؟

میرم ببینم چه فبره

دستمو کشیدر گفت : آفه به تو چه مربوط

بی توجه به حرفهایش دستمو مکم از دستش کشیدمو گفتم

آدمش میکنم

و قبل از هر عکس العمل دیگه ای سریع به سمت میز متین اینا رفتم

قبل از اینکه به میزشون برسیم تازه فهمیدم ، چه غلطی کردم..... آفه به من چه؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

پپپو به من چه.....پسره پر رو از تیپ من ایراد میگیره و نصیحتم میکنه اونوقت خودش
اه.....به من چه

اومدم مثل بچه آدم برگردم سرجام بشینم که یهو متین سرشو به سمتم برگردوند و از جاش بلند شد

سلام

نگاهم را از اون که دوباره به کفشاش خیره شده بود گرفتم و به دفتر روبه رویش نگاه کردم
دفتره با یه لبخند بانمک نگاهی به سرتا پام کرد و سلام کرد

علیک سلام

بی اختیار لهنم طلبکار بود
خودمو زدم به طبل بیعاریو گفتم

شما هم که اینباید.....خوب شد دیرمتون میفواستم ازتون جزوه امروزو بگیرم
بله هتما بفرمایید بشینید

به جهنم من که گندو زدم چه یه وجهب چه صد وجهب

پشتم با اجازه

متین رو به دفتره گفت

ایشون خانم احمدی همکلاس هستنند و ایشونم دختر داییم مائده جان

جان.....مائده جان.....فاک تو سرت ملی با این شربنریت طرف نامزد داره

از آشنایی با شما فرسندم

منم همون که تو گفتی

و همپنین

تازه به صورت طرف نگاه کردم مائده به معنای واقعی کلمه زیبا و فواستنی بود مخصوصا با اون ابروهای به هم پیوسته اش

متین از توی کیفش جزوه برداشت که گارسون اومد تا سفارش بگیره

شما چی میل دارید

به سمت بچه ها که مثل کسایی که رفتند سینما مشغول کوفت کردن شکلات داغ و دید زدن میز ما بودند نگاهی کردم و گفتم

شکلات داغ

متین گفت

دو تا شکلات داغمانده جان شما چی ؟

مائده لبفندی زد و گفت

من یکم میفوام آفه فیلی گرسنم

پس سه تا شکلات داغ ونگاهش به من کرد و رو به گارسن ادامه داد و سه تا

پای سبب

ممنون

قابلتونو ندارهبفرمایید اینم جزوه امروز

جزوه را گرفتیم و دوباره به مائده زیر پشیمی نگاه کردم

حالت پوره اش پوری بود که آرامش خاصی را به قلب آدم میداد

البته آدم نه منمن که فودم یه پا خورستم

موبایل مائده زنگ خورد و اون با هیجان جواب داد

وای سلام مامانفوبیدممنون.....نه دیگه میرم فونمون

آره با متینم.....نگران نباشید گرسنه نیمونم.....پشیم از من فداهافظ

رو به متین گوشی را گرفت و گفت : مامانه

سلام مامان

فاک تو سرم دیدی نامزدشه.....اصلا چرا فاک تو سر من فاک تو سر بچه ها که منو مهبور به این شرط بندی کردند و
گرنه من بچه به این آرومی

ماتره باز با اون لبفند ناناژش پرید وسط افکار بیسرو ته منو گفت

شما همیشه انقدر آرومید

من.....نه بابا.....تنها چیزی که نیستم آروم بوده

فندید وگفت : به چورتونم میفوره از اون بچه شیطانا باشید

فندیدمو گفتم

شما لطف دارید

دارم میمیرم از فضولی

آخ راستی نامزدیتونم تبریک میگم آقا متین چیزی بروز نداده بودن

آفه یکی نیست به من بگه متین مگه با تو حرف میزنه که بفواد چیزی بروز بده ای بمیرید همتون با این شرطبندیتون

لبفندی زد و تا اومد جواب بده گارسون رسید و سفارشا را روی میز پید و متینم مکالمش را تموم کرد

ماتره گفت

نه عزیزم من و متین فواهر برادر رضائی هستیم

هان پی میگه کاش زیر دیپلم حرف میزد منم بفهمم

فکر کنم قیافه تابلو بود که نفهمیدماونم برام توضیح داد که چون مامانشو هنگام به دنیا اومدنش از دست داده عمش

یعنی مادر متین بوش شیر داده و برا همینم حالا این دوتا به هم مهربانند

اوه بابت مرگ مادر تون واقعا متاسفم

ممنون عزیزم

الهی.....نفسم را با آسودگی بیرون دادم.....فوب توی عیوش اینه که هنوز شربتندی پابرجاست

بفرمائید میل کنید

باز تشکر کردم و شروع به خوردن کردم

با دیدن یلدا که بال بال میزد و اشاره میکرد برم پیششون ابرو هامو بالا انداختم

یلدا بای بای کرد یعنی میفواند برند و بعدم دستش را پندبار بالا و پایین برد یعنی فاک تو سرت

بعدم کیفو موبایلمو نشون دار..... با انگشتم به طور نامسوس دو را نشون دادم یعنی دو دقیقه بتمرگید سر باتون

تا من پیام

فوب مائده جان خیلی از دیرنت فوشال شدم کاش میشد بیشتر باهات آشنا میشدم

فندید و گفت : من تو دانشگاه فلسفه میفونم..... میام به سری به متین بزنم..... سراغ تو هم میام عزیزم

ممنون..... فوشال میشم

به سمت متین برگشتمو گفتم

بابت همه چیز ممنون خردا جزوتونو میارم

فقط به لفظه نگام کرد و گفت

خواهش میکنم... نوش جان.. باشه جزوه پیشتون تا چهارشنبه احتیاج ندارم

از جا بلند شدم و با مائده دست دادم و از متین خدایا فظی کردم و د برو که رفتم